

سارا مویدی

زنِ مردود

زنان شبدره

از سمت پاشنه پرندگان

دل بریده اند

و از خط آسیایی سورمه دان ام

اسب های مردود

می گریزند.

بریده است گلوبی که در باد...

بریده است گیسویی که در باد...

اعتماد من از حوالی همین اسب مردود می آید!

احمد نجاتی

سرگیجه

چه تلخ می گذرند

این روزهای مسلول نامعلوم

وزندگی

در سرگیجه ای طولانی

دور خود می چرخد

درهم می پیچد

یأس و امید

و عشق های دروغین

در غروبی زود رس

پژمرده می شوند

زمان

چون شبی در تاریکی

می گذرد

ورنج های فروخته

زندگی را

بارور می کنند.

طناب دار

باشلیک گلوله ای

از هم می پاشد

مرگ می گریزد

و سرگیجه

به زندگی برمی گردد.